

آمریکا، افغانستان و پاکستان: سه ضلع ناهمخوان یک بحران

دکتر حسین دهشیار*

پیشگفتار

جایگاهشان در پهنه جهانی منطقی است که گزینه نظامی را در راستای هدفهای خود در افغانستان ببینند. در کنار برتری دادن به درک ساختاری از واقعیات حاکم بر منطقه به جای تحلیل تاریخی، دولت آمریکا با کشاندن پاکستان به معادله دو وجهی نبرد خود در افغانستان، از یک سو باعث گسترش دامنه پویایی دشمنان خود در سایه نبرد در پاکستان و افغانستان شده و از سوی دیگر به این باور رسیده است که با پیوند زدن بقای ساختار سیاسی در اسلام آباد و کابل به پیروزی آمریکا، گزینه ای برای رهبران آن دو کشور جز همکاری همه سویه باقی نمی ماند. در همین راستا است که باراک اوباما استراتژی افغانستان-پاکستان (AFPAK) را برای «رویارویی با تروریسم» که او پایگاه تروریستهارا در افغانستان می داند، برگزیده است. تحلیل تاریخی در این چارچوب است که ناسیونالیسم پشتو، جغرافیای افغانستان و ماهیت قومی آن کشور، مایه شکست

ناکامی دولت انگلستان در دو جنگش در افغانستان در سده نوزدهم، رهبران آن کشور را به این نتیجه رساند که ویژگیهای جغرافیایی، قومی، فرهنگی و ناسیونالیسم پشتون، تصرف افغانستان و اشغال درازمدت آن سرزمین را بسیار دشوار و شاید ناممکن می سازد. اکنون دولت آمریکا پس از گذشت بیش از یک سده در راهی گام برمی دارد که یکسره ناهمخوان با آن تجربه تاریخی است. رهبران انگلیسی پس از دهه ها جنگیدن در افغانستان، این نکته را دریافتند که پیروزی نظامی در افغانستان با وجود برتری از دید نیرو و تکنولوژی، دست نیافتنی است. در برابر این واقعیت، پرسش این است که چرا دولت باراک اوباما، افغانستان را به گرانگاه سیاست خارجی خود تبدیل کرده و در پی «پیروزی» در آن سرزمین است. آمریکاییان بر این باورند که با توجه به

*استاد دانشگاه علامه طباطبایی

نوزدهم در افغانستان ندارد، نخواهد توانست به هدفهای خود در آن سرزمین دست یابد.

شیوه اداره انگلیسی

رسیدن نیروهای ناپلئون به مصر در ۱۷۹۸، برای نخستین بار انگلستان را متوجه اهمیت مرزهای شمال باختری هندوستان کرد و ضرورت چنگ اندازی بر افغانستان را برای پاسداری از مستعمره خود دریافت. احمدخان ابدالی که پس از چندی نام درانی گرفت، در ۱۷۴۲ نخستین دولت را در افغانستان برپا کرد. او که تا ۱۷۷۲ بر تخت فرمانروایی بود، توانست سرزمینی کمابیش یکپارچه از دید سیاسی و اقتصادی، البته با احترام به جایگاه رهبران قبایل پدید آورد. او به نه جنگ در هندوستان پرداخت و سند و باختر پنجاب و کشمیر را گرفت. پس از مرگ او، پسرش تیمور پایتخت را از قندهار که پایگاه قدرت قبایل درانی بوده به کابل که بیشتر باشندگانش تاجیکها بودند، برد؛ کاری یکسره استراتژیک، زیرا کابل بر سر راههای مهم بازرگانی میان

انگلستان در افغانستان شده است. برپایه این تحلیل، بی گمان آمریکا هم در افغانستان راه به جایی نخواهد برد، زیرا نه تنها سه عامل ناکامی انگلستان بعنوان نیرومندترین کشور غربی در سده نوزدهم همچنان در افغانستان برجاست، بلکه آمریکا با عامل چهارمی هم روبهرو است که از دید بسیاری کسان بر سه عامل دیگر سایه افکنده، و آنهم اسلام سیاسی است که پشتوانه دشمنان آمریکا به شمار می رود. تحلیل ساختاری بر این منطق استوار است که آمریکا از توانمندیهای چشمگیر نظامی، اقتصادی و تکنولوژیک برخوردار است که امکان دستیابی آنرا به هدفهای خود در افغانستان فراهم می آورد. همچنین، از دید آمریکاییان، شرایط امروزی با شرایط سده نوزدهم متفاوت است، زیرا در آن دوران انگلستان درگیر رقابت با روسیه برای چنگ اندازی بر منطقه بوده و چاره‌ای نداشته است جز اینکه سیاستهای خود در منطقه را با در نظر گرفتن کنشها و واکنشهای روسیه پیش برد، در حالی که امروزه آمریکا در این منطقه با رقابت کشور بزرگی روبهرو نیست و بی‌نگرانی از واکنش دیگر نیروهای کارساز و تنها برپایه منافع تعریف شده خود می تواند سیاستهایش را طراحی کند و به اجرا گذارد و بدین سان پیاده کردن استراتژی «پاکسازی [سرزمین از دشمن]، نگهداشتن و ساختن [سرزمین از دید اقتصادی، سیاسی و فرهنگی]»^۲ در افغانستان امکان پذیر است. ولی جدا از اینکه تحلیل تاریخی یا تحلیل ساختاری را زمینه ساز سیاستهای آمریکا در افغانستان و پاکستان بدانیم، از توجه به يك واقعیت گریزی نیست: کشمکشهای کم شدت (low intensity) با بازیگران غیر دولتی^۳ ویژگی نبرد در دو سوی خط دوراند (Durand Line) است. پس باید پذیرفت که هر چند آمریکا نیروهای نظامی ورزیده تر، تکنولوژی رزمی بسیار برتر و توانمندیهای اقتصادی بسی بیشتری از انگلستان در سده نوزدهم دارد و در همان حال درگیر رقابت منطقه‌ای با قدرت بزرگ دیگری نیست، ولی از آنرو که ماهیت نبرد تفاوت کیفی چندانی با نبردهای انگلستان در سده

○ تحلیل تاریخی در این چارچوب است که ناسیونالیسم پشتو، جغرافیای افغانستان و ماهیت قومی آن کشور، مایه شکست انگلستان در افغانستان شده است. برپایه این تحلیل، بی گمان آمریکا هم در افغانستان راه به جایی نخواهد برد، زیرا نه تنها سه عامل ناکامی انگلستان بعنوان نیرومندترین کشور غربی در سده نوزدهم همچنان در افغانستان برجاست، بلکه آمریکا با عامل چهارمی هم روبهرو است که از دید بسیاری کسان بر سه عامل دیگر سایه افکنده، و آنهم اسلام سیاسی است که پشتوانه دشمنان آمریکا به شمار می رود.

برای انگلستان به بار آورد، بلکه قبایل پشتو در خاور افغانستان را برانگیخت و به درگیریهای گوناگون انجامید. از ۱۸۵۹ تا ۱۹۰۳، دولت انگلستان دست به ۵۳ لشکرکشی در خاک افغانستان زد که در بسیاری از آنها هزاران سرباز انگلیسی درگیر بودند، بی اینکه نتایج دلخواه به بار آید. ناکارآمدی این استراتژی، انگلستان را به سوی پاسداری از گذرگاههای استراتژیک در افغانستان کشاند تا از این راه جای پای خود را در باختر هندوستان که پشتوننشین بود، استوار کند. ولی استقرار هزاران سرباز انگلیسی در مناطق مرزی نه تنها هزینه سنگین داشت، بلکه حساسیت بسیار در قبایل پدید می آورد.^۴ برای سلطه بر قبایل پشتو در راستای پاسداری از هندوستان، هنری دوراند در ۱۸۹۳ به دستور لندن به کشیدن خط دوراند (Durand Line) پرداخت که با مخالفت سخت قبایل روبه‌رو شد و به قیام ۱۸۹۵-۹۷ افغانستان انجامید. این راهکار که پس از روشن شدن ناکارآمدی قرارگاههای نظامی، بعنوان منطقی‌ترین گزینه شناخته شده بود، در عمل اوضاع را بدتر کرد. لرد کرزن که در ۱۸۹۹ فرمانروای هندوستان شد، پس از دیدار از سرحدات به این نتیجه رسید که باید به اقدامی متفاوت دست زد، زیرا نبرد با پشتوها به نتیجه نرسیده بود. او دستور عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی از مناطق مرزی را داد و سپس نیروهای بومی متشکل از شبه نظامیان پشتو را به رهبری افسران انگلیسی به پاسداری از مناطق مرزی گماشت. او برای اینکه قدرت مانور انگلستان را در پاسداری از هندوستان افزایش دهد بی اینکه هزینه‌های مالی و انسانی سنگین به بار آید، در ۱۹۰۱ ایالت سرحد شمال باختری را از سرزمین پنجاب جدا کرد. ایالت سرحد شمال باختری به علت ویژگیهای جغرافیایی، انسانی و اقتصادی‌اش، لرد کرزن را به فکر ایجاد یک ساختار سیاسی دو سطحی انداخت. در مناطق هموار و قابل کشت ایالت سرحد شمال باختری که دربرگیرنده بخشهایی متفاوت بود، دولت در همه زمینه‌ها دست بالا را داشت، ولی برای مناطق کوهستانی که زیستگاه پشتوهای جنگجو بود یک

○ کشمکشهای کم‌شدت با بازیگران غیردولتی ویژگی نبرد در دو سوی خط دوراند است. پس باید پذیرفت که هر چند آمریکا نیروهای نظامی ورزیده‌تر، تکنولوژی رزمی بسیار برتر و توانمندیهای اقتصادی بسی بیشتری از انگلستان در سده نوزدهم دارد و در همان حال درگیر رقابت منطقه‌ای با قدرت بزرگ دیگری نیست، ولی از آن‌رو که ماهیت نبرد تفاوت کیفی چندانی با نبردهای انگلستان در سده نوزدهم در افغانستان ندارد، نخواهد توانست به هدفهای خود در آن سرزمین دست یابد.

آسیای میانه و جنوب آسیا قرار داشت. اهمیت آسیای میانه سبب شد که انگلستان به گسترش نفوذ خود در این منطقه بپردازد. در این زمینه، روسیه رقابتی تنگاتنگ با انگلستان را آغاز کرد. انگلستان از یک سو برای پاسداری از مستعمره خود هندوستان و از سوی دیگر برای حضور در آسیای مرکزی، درگیر «بازی بزرگ» با روسیه شد. در دل این بازی بزرگ بود که در سده نوزدهم، چنگ اندازی بر افغانستان به یکی از برترین هدفهای انگلستان تبدیل شد. در سده نوزدهم، از آن‌رو که برخوردها و کشمکشهای قومی و رقابت بر سر قدرت در کابل، پایه‌های ساختار قدرت سیاسی راست کرده بود این فرصت برای انگلستان فراهم شد که با بهره‌گیری از آسیب‌پذیری و ناتوانی افغانستان، دامنه دخالت‌های خود را در آن سرزمین گسترش دهد. ناتوانی انگلستان از چنگ اندازی بر سراسر خاک افغانستان برای پاسداری از هندوستان، آن دولت را نخست به ساخت پادگانهای نظامی در مناطق خاوری افغانستان واداشت. این کار نه تنها هزینه‌های سنگین مالی و انسانی

مسلمانان ساکن هندوستان یکدست نمی‌اندیشیدند. حزب مسلم لیگ به رهبری محمدعلی جناح که در ۱۹۰۶ برپا شد، سخت ضد هندو بود و تعارضات دینی مایه اصلی تلاش هواداران این حزب برای استقلال شد؛ در حالی که حزب خدمتگزار خدا (Khudai Khadmat Party) به رهبری عبدالجعفر خان پشتو، استقلال مسلمانان را با انگیزه رومی با استعمار انگلستان پیگیری می‌کرد و از همین رو با هندوهای عضو حزب کنگره برای از میان بردن استعمار انگلستان همپیمان شده بود. بدین سان، در ۱۹۴۷ که دولت انگلستان جدا شدن مسلمانان از هندوستان و ایجاد کشور مستقل پاکستان را به فرانسدم گذاشت جعفر خان که خواهان استقلال پشتوهای مسلمان بود، همه پرسی را تحریم کرد و به علت همین رفتار و به اتهام برانگیختن ناسیونالیسم بود که دولت پاکستان او را به زندان انداخت. از همان آغاز کار دولت پاکستان به رهبری محمدعلی جناح، نخبگان پاکستانی خطر ناسیونالیسم پشتو برای یکپارچگی کشور را دریافتند. در آن هنگام افغانستان به رهبری

کارگزار سیاسی از سوی فرمانروا تعیین می‌شد و کارها را اداره می‌کرد. مناطق قبیله‌ای در چارچوب یک رشته قوانین با عنوان قوانین جنایی سرحدی (FCR) frontier Crimes Regulation که در ۱۹۰۱ به دستور لرد کرزن برپایه سنتها و شیوه زندگی پشتوها تدوین شده بود اداره می‌شد. ^۵ کارگزار سیاسی (Political Agent) در چارچوب این مقررات سیستم قضایی و سیاسی را می‌گرداند. شرایط سیاسی و جغرافیایی و منافع ساختار قدرت ایجاب می‌کرد که مناطق قبیله‌ای را کارگزار سیاسی با اختیارات قضایی و سیاسی اداره کند. سیاست دولت انگلستان در مستعمرات این بود که به جای برهم زدن ساختارهای سیاسی موجود، دستگاههای اجرایی برپا می‌کرد که در آنها رهبران محلی و نیروهای بومی زیر نظارت انگلستان حکومت می‌کردند. پس برای از میان بردن این امکان که مانند دوران احمد شاه درانی، از گذرگاههای مرزی به هندوستان حمله شود، دولت انگلستان ایالت سرحد شمال باختری را بر پایه یک ساختار اجرایی دو سطحی سامان داد. لرد کرزن بر آن بود که کارهایی چون دادن یارانه یا محاصره و اقداماتی از این دست، تنها یک «نقشه سرهم بندی شده» و بی‌ثمر است و چاره‌ای جز دادن اختیارات به پشتوها با توجه به توانمندیهایشان نیست. این سیاست در پیش گرفته شد تا بتوان مستعمره هندوستان را هر چه بهتر اداره و پاسداری کرد.

الگو برداری پاکستان

پس از استقلال پاکستان در ۱۹۴۷، دولت آن کشور درست همان سیاست دولت استعماری انگلستان در برابر قبایل پشتو را دنبال کرد. انگلستان به قبایل پشتو همچون مانعی در برابر گسترش نفوذ روسیه به هندوستان می‌نگریست و از همین رو به آنها امتیازات بسیار می‌داد. دولت پاکستان قبایل پشتو را شایسته این دانست که از استقلال عمل گسترده برخوردار باشند؛ گذشته از آن، واقعیات موجود گزینه‌ای جز این در برابر دولت پاکستان نمی‌گذاشت. در دوران استعمار،

○ پاکستان از همان آغاز استقلال، خود را بر سر مسائل پشتوها و یارو با افغانستان یافت. وجود پشتوهای افغان در جنوب و خاور افغانستان و استقرار پشتوهای پاکستانی در باختر و شمال باختری پاکستان سبب شده است که دولت پاکستان در باره یکپارچگی سرزمینی کشور احساس ناامنی کند. پاکستان که از همان آغاز استقلال، هند را بزرگترین دشمن استراتژیک خود دانسته و همواره کوشیده است برای ساماندهی به منابع خود در راستای رویارویی با خطر هند، از کشمکش بر سر مرزهایش با افغانستان بکاهد.

روابط اجتماعی است. در مناطق قبیله‌ای زیر فرمان حکومت فدرال (Federally Administered Tribal Areas) که در سرتاسر مرز با افغانستان در استان سرحد شمال باختری کشیده شده است، ساختارهای سیاسی و اجتماعی یکسره در چارچوب سنتها و آداب و رسوم و شیوه زندگی مردمان منطقه است. بر پایه ماده ۲۴۶ قانون اساسی پاکستان، مناطق قبیله‌ای به هفت بخش قبیله‌ای (Tribal Agencies) و شش منطقه سرحدی (Frontier Regions) تقسیم شده است. این مناطق سرحدی، در واقع مناطق قبیله‌ای کوچکتر از دید جغرافیایی هستند که در میان بخشهای (Agencies and Districts) استان سرحد شمال باختری قرار گرفته‌اند. مناطق قبیله‌ای با بیش از ۲۷ هزار کیلومتر مربع مساحت و جمعیت نزدیک به چهار میلیون، به علت نامناسب بودن زمین برای کشاورزی، در زمینه اقتصادی سخت و وابسته به کمکهای دولت و ساکنان مناطق حاصلخیزند.^۷ در مناطق قبیله‌ای، برخلاف استان سرحد شمال باختری، قوانین و مقررات کمابیش همان است که در ۱۹۰۱ لرد کرزن در چارچوب سنتها و آداب و رسوم قبایل پشتو وضع کرده بود. مناطق قبیله‌ای در پارلمان کشور نماینده دارند، اما قوانین تصویب شده از سوی پارلمان لازم الاجرا نیست، مگر به دستور رییس جمهوری که می‌تواند تنها بخشهایی

○ از دوران ضیاءالحق، رهبران سنتی قبایل رفته رفته جایگاه تاریخی خود را از دست دادند و شاهد افزایش نقش رهبران مذهبی در اداره امور محلی شدند. تلاش دولت فدرال برای بالا بردن جایگاه رهبران اسلامی در چارچوب رویارویی با نیروهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و چپگرایان در افغانستان، به گسترش اندیشه‌های اسلامی در میان پشتوها انجامید.

محمد ظاهر شاه استقلال پشتوها را تبلیغ می‌کرد. در ۱۹۴۹ افغانستان اعلام کرد که خط دور اندر را بعنوان خط مرزی پاکستان و افغانستان نمی‌پذیرد. همچنین افغانستان تنها کشوری بود که به پیوستن پاکستان به سازمان ملل متحد رأی منفی داد. پاکستان از همان آغاز استقلال، خود را بر سر مسائل پشتوها رویارو با افغانستان یافت. وجود پشتوهای افغان در جنوب و خاور افغانستان و استقرار پشتوهای پاکستانی در باختر و شمال باختری پاکستان سبب شده است که دولت پاکستان در باره یکپارچگی سرزمینی کشور احساس ناامنی کند. پاکستان که از همان آغاز استقلال، هند را بزرگترین دشمن استراتژیک خود دانسته، همواره کوشیده است برای ساماندهی به منابع خود در راستای رویارویی با خطر هند، از کشمکش بر سر مرزهایش با افغانستان بکاهد. هر چند روابط اسلام آباد و کابل همواره پرتنش بوده است، اما پاکستان افغانستان را دشمن موجودیت خود به شمار نمی‌آورد و از همین رو با وجود مشکلات فراوانی که با افغانستان داشته، خواهان رویارویی مستقیم با این همسایه نبوده است. دولت پاکستان به علت ناتوانی در ساختن و پرداختن يك هویت ملی یکپارچه برای کشور از يك سو و هراس از برانگیخته شدن ناسیونالیسم پشتو از سوی دیگر چه بوسیله رهبران محلی همچون جعفر خان یا دولت افغانستان، همواره بر آن بوده است که سنتهای دوران استعمار در پیوند با مناطق شمال باختری کشور را حفظ کند. استان سرحد شمال باختری دارای ساختار اجرایی دوگانه است. در مناطق هموار که مردم کشاورزی می‌کنند و مالیات می‌پردازند، حکومت مرکزی قدرت کامل دارد. در این مناطق پشتوهای موسوم به کوالنگ (Qalang) زندگی می‌کنند. در مناطق کوهستانی که زمینهای نامناسب برای کشاورزی دارد، درآمد باشندگانش بیشتر از راه قاچاق است، هر چند کشاورزی به ظاهر تنها فعالیت اقتصادی قانونی به شمار می‌آید. پشتوهای این مناطق قبیله‌ای موسوم به نانگ (Nang) گردنکش و رزمجویند. در مناطق محل سکونت کوالنگها نظام فئودالی شکل دهنده ساختار اجتماعی و

○ اینکه طالبان و رزمندگان مسلمان در افغانستان از همکاری چشمگیر پشتوها در مناطق قبیله‌ای و استان سرحد شمال باختری برخوردارند، پیامد سیاستهای دولت پاکستان در زمینه تقویت رهبران اسلامی و پشتیبانی همه‌سویه بازوی اطلاعاتی ارتش (ISI) از اسلام‌گرایان و اندیشه‌های اسلامی در بیست سی سال گذشته است.

اسلام‌گرایی در کنار ناسیونالیسم پشتو بعنوان يك استراتژی برای شکست دادن ارتش سرخ و تقویت جایگاه پاکستان در افغانستان که از پشتیبانی همه‌سویه آمریکا برخوردار بود، سبب شد که از يك سو مناطق باختری و شمال باختری پاکستان هر چه بیشتر از دیگر بخشهای پاکستان در همه زمینه‌ها متمایز شود و از سوی دیگر زمینه پویایی و گسترش اسلام سیاسی در این مناطق فراهم آید. دولت پاکستان برای افزایش دادن نقش اسلام در معادلات سیاسی در مناطق مرزی با افغانستان تصمیم گرفت گذشته از رهبران قبایل و روستاها، رهبران مذهبی را نیز به گونه مستقل و مستقیم از کمکهای مالی بهره‌مند سازد تا آنان بتوانند نقشی کارسازتر در زمینه‌های رفاهی، عمرانی و اجتماعی بازی کنند. پشتیبانی مستقیم دولت فدرال از رهبران مذهبی سبب شد که آنان گذشته از نفوذ اخلاقی، در سایه کمکهای اقتصادی دولت به قدرت اقتصادی نیز دست یافتند و قدرت سیاسی آنان هم از آن رو که پیوند مستقیم با حکومت فدرال داشتند، بالا گرفت. از دوران ضیاءالحق، رهبران سنتی قبایل رفته رفته جایگاه تاریخی خود را از دست دادند و شاهد افزایش نقش رهبران مذهبی در اداره امور محلی شدند. تلاش دولت فدرال برای بالا بردن جایگاه رهبران اسلامی در چارچوب رویارویی با نیروهای وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و چپ‌گرایان در افغانستان، به گسترش

از يك قانون تصویب شده را نیز اجرایی بداند. قوانینی که قوه مقننه استان سرحد شمال باختری تصویب می‌کند، تنها پس از تأیید رییس جمهوری یا فرماندار به اجرا درمی‌آید. برای هر بخش و منطقه، يك کارگزار سیاسی از سوی رییس جمهوری برگزیده می‌شود. همه قرار دادهای دولتی و بودجه‌ای که دولت به مناطق قبیله‌ای اختصاص می‌دهد، زیر نظر این کارگزار سیاسی اجرا و هزینه می‌شود. کارگزار سیاسی (Political Agent) بر دستگاه اداری در مناطق قبیله‌ای سرپرستی دارد. هر قبیله یا دهکده رهبری دارد که از سوی لویی جرگه برگزیده می‌شود. رهبر از اعتبار خانوادگی و جایگاه اجتماعی برخوردار است و گزینش او در واقع تأیید رسمی وضعی دوفاکتو است. کارگزار سیاسی در هر بخش (Agency) بالاترین مقام اجرایی و قضایی را در اختیار دارد و بدین سان نماد قدرت اجرایی و قضایی حکومت در هر بخش است.^۸ کارگزار سیاسی از راه رهبر هر قبیله یا دهکده (Malik) به اجرای پروژه‌های عمرانی، رفاهی و... می‌پردازد که همچون پیمانکار عمل می‌کند و در واقع حلقه پیوند حکومت با مردمان قبیله یا دهکده است. این نظام از دوران سلطه استعماری انگلستان بر هندوستان تا کنون پابرجا مانده است. در چارچوب این نظام تاریخی، مناطق قبیله‌ای از گونه‌ای شبه خودمختاری (Semi-autonomous) برخوردار شده‌اند؛ گرچه این نظام پس از اعدام ذوالفقار علی بوتو در ۱۹۷۷ و به قدرت رسیدن ضیاءالحق دستخوش دگرگونی‌هایی شد. یورش ارتش سرخ به افغانستان، یکباره توجه دستگاه امنیتی پاکستان را به استان سرحد شمال باختری و مناطق قبیله‌ای در کنار مرزها با افغانستان معطوف کرد. ISI (Directorate for Inter Services Intellignce) که در ۱۹۴۸ در ارتش پاکستان برای فعالیتهای اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی برپا شد و پس از چندی قدرت آن در زمینه‌های داخلی افزایش یافت، مسئولیت بسیج نیروهای جهادی و مبارز پشتو ساکن استان سرحد شمال باختری و مناطق قبیله‌ای برای جنگیدن در افغانستان را بر عهده گرفت. گسترش دادن

پرداختند. پیش از آن، در جریان همه‌پرسی ۱۹۴۷ در بارهٔ پیوستن استان سرحد شمال باختری به هند یا پاکستان، با اینکه جعفر خان رهبر پشتو و رییس حزب خدمتگزار خدا با برگزاری همه‌پرسی مخالفت کرده بود، قبایل پشتو به گونهٔ گسترده از حزب مسلم لیگ پشتیبانی کردند.^{۱۰} ولی واقعیت این است که از نخستین سالهای دههٔ هشتاد، به علت نیازهای استراتژیک دولت پاکستان، اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی بعنوان یک چارچوب مشروع برای تعاملات اجتماعی در مناطق قبیله‌ای و در استان سرحد شمال باختری مطرح و به نیروی کارساز تبدیل شده است. اینکه طالبان و رزمندگان مسلمان در افغانستان از همکاری چشمگیر پشتوها در مناطق قبیله‌ای و استان سرحد شمال باختری برخوردارند، پیامد سیاستهای دولت پاکستان در زمینهٔ تقویت رهبران اسلامی و پشتیبانی همه‌سویهٔ بازوی اطلاعاتی ارتش (ISI) از اسلام‌گرایان و اندیشه‌های اسلامی در بیست سی سال گذشته است. وضع شبه خودمختار مناطق قبیله‌ای از سدهٔ نوزدهم به این سو همچنان پابرجا مانده و سازمان اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ویژهٔ این مناطق کمابیش حفظ شده است. واقعیات تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و استراتژیک مانع از این است که پاکستان بتواند پیوندهای نزدیک میان پشتوها و طالبان در دو سوی مرزهای پاکستان و افغانستان را از میان ببرد. از آن رو که بیشتر ارتشیان پاکستان پنجابی و بیشتر مردمان در مناطق قبیله‌ای و استان سرحد شمال باختری پشتو هستند، هرگونه اقدام دولت پاکستان برای اثرگذاری بر معادلات افغانستان از راه سرکوب نظامی در مناطق قبیله‌ای، از یک سو به برانگیخته شدن ناسیونالیسم پشتو، یا گرفتن دوبارهٔ اندیشهٔ تشکیل استان پشتو و به خطر افتادن یکپارچگی سرزمینی پاکستان، و از سوی دیگر تضعیف جایگاه استراتژیک آن کشور در برابر دشمن همیشگی اش یعنی هند خواهد انجامید. دولت پاکستان، با توجه به همهٔ عوامل و شرایط، از مدت‌ها پیش به این نتیجه رسیده است که طالبان و اسلام‌گرایان، نماد و بازتاب واقعیات اجتماعی و فرهنگی در مناطق قبیله‌ای و

○ پاکستان همواره دربارهٔ یکپارچگی سرزمینی و موجودیت خود از سوی مرزهای خاوری و باختری احساس خطر کرده است. برتری استراتژیک هند که با آزمایش هسته‌ای آن کشور در ۱۹۷۴ مسجل گشت و پشتیبانی تاریخی افغانستان از استقلال پشتوها و تشکیل استان پشتو که محمد ظاهر شاه با اقدامات خود در ۱۹۴۷ آنرا برای همیشه وارد معادلات میان پاکستان و افغانستان کرد، پاکستان را در شرایط «آسیب‌پذیری همیشگی و بنیادی» قرار داده است.

اندیشه‌های اسلامی در میان پشتوها انجامید. پشتوها دو دسته‌اند: پشتوهای درانی که در جنوب افغانستان بویژه در هلمند و باختر بلوچستان پاکستان زندگی می‌کنند، و پشتوهای گیلزای که در خاور افغانستان و استان سرحد شمال باختری سکونت دارند و ویژگیهای سنتی خود را کمابیش حفظ کرده‌اند.^۹ در این دهه‌ها، گرایشهای مذهبی در هر دو گروه برجسته‌تر و پشتوگرایی آنها کم‌رنگ‌تر شده است. دولت پاکستان برای تضعیف ناسیونالیسم پشتو، که همواره آنرا در برابر افغانستان از آسیب‌پذیریهای خود دانسته، بیشترین آزادی عمل و امکانات را به رهبران اسلامی و مذهبی در استان سرحد شمال باختری مناطق قبیله‌ای داده است. البته باید دانست که اسلام همیشه در مناطق پشتونشین از اعتبار چشمگیر برخوردار بوده و هرگاه نشانه‌ای از به چالش کشیده شدن ارزشهای مذهبی دیده شده است، پشتوها واکنش نشان داده‌اند. به هنگام استقلال پاکستان در ۱۹۴۷ که برخورد و درگیری میان هندوها و مسلمانان به اوج رسیده بود، بیش از ده هزار تن از رزمندگان از مناطق قبیله‌ای به کشمیر رفتند و در پشتیبانی از محمدعلی جناح و مسلم لیگ به نبرد

افغانستان پشتیبانی کند. پاکستان با توجه به اینکه هند را دشمن موجودیت خود می‌داند، در پی آن بود که با به دست آوردن پشتیبانی آمریکا و اطمینان یافتن از مرزهای خود با افغانستان، توجه اصلی را به هند معطوف کند.^{۱۲} آمریکا و پاکستان پس از یک دهه مبارزه اسلامگرایان در افغانستان و شکست ارتش سرخ، در روسیه متفاوت گام برداشتند، پاکستان، برخلاف آمریکا، پس از رفتن نیروهای شوروی از افغانستان به استوار کردن جای پای خود و ارتباطاتی که در افغانستان برقرار کرده بود پرداخت و دستگاه‌های اطلاعاتی پاکستان به روابط خود با گروه‌های مبارز اسلامی ادامه دادند و ISI (سرویس اطلاعاتی ارتش) نقشی بسیار برجسته در هماهنگ کردن گروه‌های مذهبی در سراسر افغانستان بویژه در بخش‌های خاوری و جنوبی آن کشور بازی کرد. پشتیبانی‌های دولت پاکستان از طالبان، این گروه را از دید رزمی، لجستیک و اطلاعاتی در جایگاهی بسی برتر از دیگر گروه‌هایی قرار داد که برای دستیابی به قدرت در افغانستان می‌جنگیدند. رسیدن طالبان به قدرت در افغانستان، برای نخستین بار از ۱۹۳۷ این امکان را برای

استان سرحد شمال باختری هستند و خطری برای پاکستان به بار نمی‌آورند؛ هر چند زیر فشار سنگین آمریکا، پاکستان بارها به عملیات نظامی بر ضد اسلامگرایان و طالبان در مناطق قبیله‌ای و استان سرحد شمال باختری دست زده است.

آمدن افغانستان از حاشیه به متن

پاکستان همواره درباره یکپارچگی سرزمینی و موجودیت خود از سوی مرزهای خاوری و باختری احساس خطر کرده است. برتری استراتژیک هند که با آزمایش هسته‌ای آن کشور در ۱۹۷۴ مسجل گشت و پشتیبانی تاریخی افغانستان از استقلال پشتوها و تشکیل استان پشتو که محمد ظاهر شاه با اقدامات خود در ۱۹۴۷ آنرا برای همیشه وارد معادلات میان پاکستان و افغانستان کرد، پاکستان را در شرایط «آسیب‌پذیری همیشگی و بنیادی» قرار داده است. اشغال شدن خاک افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی، از دید بسیاری از رهبران پاکستان این فرصت را پدید آورد تا این آسیب‌پذیری ساختاری تا اندازه‌ای مدیریت شود. رهبران پاکستان به آمریکاییان گفتند که منافعشان ایجاب می‌کند که از نقش آفرینی پاکستان در زمینه تقویت مجاهدین افغان پشتیبانی کنند. بهترین راه تحقق یافتن این هدف این بود که آمریکا به هند فشار آورد تا از نگرانی‌های پاکستان بکاهد و در برابر اسلام‌آباد نرزش نشان دهد و از مواضع غیر منعطف در برابر پاکستان دست بکشد.^{۱۱} خواست پاکستان از آمریکاییان این بود که هند را تشویق کنند تا در مرزهای باختری پاکستان تشنج آفرینی نکنند تا اسلام‌آباد فارغ از نگرانی‌های امنیتی بتواند سیاستی کارساز در افغانستان در پیش گیرد. پاکستان همچنین در برابر دادن کمک‌های لجستیک به مجاهدین افغان، هموار کردن زمینه آمدن آنها به پاکستان و گذاشتن اطلاعات رزمی در اختیار مجاهدین در افغانستان برای رویارویی با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی، از آمریکا می‌خواست سرسختانه از یکپارچگی سرزمینی این کشور در برابر سیاست‌های

○ بر خلاف عراق که در آن هدف آمریکاییان از میان بردن همهٔ مقاوم‌تها بود، در افغانستان آمریکا دو هدف بنیادی را که دست یافتنی می‌بیند دنبال می‌کند. آمریکا از یک سو در پی استوار کردن حکومت مرکزی افغانستان و از سوی دیگر ناتوان ساختن طالبان بعنوان سرچشمهٔ خطر است. در عراق، هدف آمریکا نبودن گروه‌های دشمن بود، در حالی که هدفش در افغانستان، در چارچوب استراتژی باراک اوباما، ناتوان کردن و به حاشیه‌راندن طالبان و گروه‌های اسلام‌گرا است.

شورشیان افغان، همچون ماهی در آب

جمهوریخواهان هنگامی که تروریسم را بزرگترین خطر برای آمریکا اعلام کردند، بر پایه تجربه‌های تاریخی انگلستان در منطقه، آگاه بودند که پیروزی با تعریفی که از آن داشتند در افغانستان دست نیافتنی است، در حالی که با توجه به توانمندیهای نظامی متعارف آمریکا و معادلات قومی-مذهبی در عراق می‌توان به هدفهای مورد نظر رسید. سرانجام نیز بر سر هم به هدفهایی که در کوتاه مدت داشتند دست یافتند. اما باراک اوباما که حتماً پیش از آمدن به سنای آمریکا در ۲۰۰۵ مخالف سرسخت حمله به عراق بود، خواهان حضور بیشتر نیروهای آمریکایی در افغانستان و خروج آنها از عراق شد. اما واقعیات در افغانستان بیش از آن ریشه‌دار است که آمریکا بتواند آنها را نادیده گیرد. از همین رو، باراک اوباما هر چند بر پایه وعده‌های انتخاباتی خود ناگزیر از افزایش دادن نیروهای ایالات متحده در افغانستان شده است، ولی در واقع خواهان خروج هر چه

پاکستان پدید آورد که نقشی استراتژیک در افغانستان بازی کند و این کشور را به گونه منطقه نفوذ خود در آورد. این وضع از دید روانی و استراتژیک ارزش بسیار برای پاکستان داشت، زیرا در برابر هند به عمق استراتژیک دست می‌یافت. اما امروز شرایط یکسره دگرگون شده و مناطق مرزی پاکستان و افغانستان از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان است. پس از جایگزین شدن استراتژی «سد نفوذ» با استراتژی «جنگ با تروریسم»، افغانستان برای نخستین بار در مرکز توجه طراحان سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. آمریکاییان پس از سرنگونی طالبان در افغانستان ۲۰۰۱، عراق را گرانگاه جنگ با تروریسم دانستند و از همین روی افغانستان جایگاهی حاشیه‌ای در استراتژی آمریکا یافت. ولی با آمدن دموکراتها به کاخ سفید، یکباره سیاستها دگرگون شد. دستیاران اوباما در زمینه‌های سیاست خارجی و نظامی با این باور به طراحی استراتژی آمریکا پرداخته‌اند که خط‌مشی دنبال‌شده در طول هشت سال زمامداری جمهوریخواهان، چه از دید مفهومی و چه از جهت اولویت‌بندی، از همان آغاز کار نادرست بوده است. بر پایه این اندیشه بود که افغانستان به جای عراق، گرانگاه سیاست خارجی ایالات متحده شد. نیز بر پایه همین دیدگاه بود که استراتژی نظامی با توجه به تجارب به دست آمده در عراق، به برنامه‌ریزی برای جنگهای ضد شورشی و نامتعارف به جای مبارزات نظامی متعارف گرایش یافت. برخلاف عراق که در آن هدف آمریکاییان از میان بردن همه مقاومتها بود، در افغانستان آمریکا دو هدف بنیادی را که دست‌یافتنی می‌بیند دنبال می‌کند. آمریکا از یک سو در پی استوار کردن حکومت مرکزی افغانستان و از سوی دیگر ناتوان ساختن طالبان بعنوان سرچشمه خطر است. در عراق، هدف آمریکا نبودن گروههای دشمن بود، در حالی که هدفش در افغانستان، در چارچوب استراتژی باراک اوباما، ناتوان کردن و به حاشیه راندن طالبان و گروههای اسلامگرا است.

○ نه تنها تاکنون نیرویی بیگانه نتوانسته بر سراسر خاک افغانستان دست اندازد، بلکه قدرتی مرکزی که فرمانش در سراسر آن سرزمین خوانده شود، وجود نداشته است. افغانها با وجود استقلال‌خواهی و بیگانه‌ستیزی‌شان در طول تاریخ، هرگز شاهد یک حکومت مقتدر مرکزی نبوده‌اند. بر پایه آگاهی از این واقعیات است که دولت کنونی آمریکا هدفهایش در افغانستان را در پایین‌ترین سطح مشخص کرده است تا بتواند پیش از انتخابات ۲۰۱۲ نیروها را از افغانستان فراخواند و اعلام پیروزی کند.

○ آمریکا آگاه است که ارزشهایی که گروههای شورشی و مبارزان در افغانستان بر پایه آن ضرورت جنگ با آمریکا احساس می کنند برخاسته از سنتها و آداب و الگوهای تاریخی در افغانستان است و امکان از میان بردن آنها وجود ندارد. با توجه به این واقعیت است که ژنرال استنلی مک کریستال فرمانده نیروهای آمریکایی در افغانستان که کارشناس جنگهای نامتعارف است می گوید «شما نمی توانید با کشتن مردمان، آنان را متقاعد کنید.» مردم افغانستان جدا از اینکه به چه قبیله و قومی وابسته اند، ارزشهایی را محترم می شمارند و شیوه زندگی خود را بر پایه آنها گذاشته اند که با مؤلفه های ارزشی نیروهای باختری به رهبری آمریکان سازگار است و در برابر باندیشه ها و بینش طالبان و گروههای ضد غربی در بسیاری موارد همخوانی دارد.

زودتر نیروها از منطقه است. افغانستان کشور پهناوری است دربرگیرنده اقوام گوناگون و بیشتر مسلح. افغانستان گذشته از پهناوری، بسیار سخت گذر است. با در نظر گرفتن این نکات و ویژگیهای مذهبی افغانها و دامنه و ژرفای ناسیونالیسم پشتو، آمریکاییان نیک می دانند که نخواهند توانست در افغانستان به پیروزی در چارچوب تعریفی که از آن در عراق شده بود دست یابند. این واقعیت را انگلیسیها در سده نوزدهم دریافتند و از این روی نیز سیاستهایشان در افغانستان («ماهیت دفاعی») داشت و هدفشان گرفتن سراسر خاک افغانستان نبود. در پنج سده گذشته، هیچ قدرتی نتوانسته است بر سراسر افغانستان چنگ اندازد. حتا در اوج «بازی بزرگ»، گرفتن خاک افغانستان هدف غایی دو قدرت بزرگ استعماری یعنی انگلستان و روسیه نبود. نه تنها تاکنون نیرویی بیگانه نتوانسته بر سراسر خاک افغانستان دست اندازد، بلکه قدرتی مرکزی که فرمانش در سراسر آن سرزمین خوانده شود، وجود نداشته است. افغانها با وجود استقلال خواهی و بیگانه ستیزی شان در طول تاریخ، هرگز شاهد یک حکومت مقتدر مرکزی نبوده اند. بر پایه آگاهی از این واقعیات است که دولت کنونی آمریکا هدفهایش در افغانستان را در پایین ترین سطح مشخص کرده است تا بتواند پیش از انتخابات ۲۰۱۲ نیروها را از افغانستان فراخواند و اعلام پیروزی کند.

در همین چارچوب است که دیوید پترایس اعلام کرده است آمریکا «تنها باید ده درصد از سرزمین افغانستان را به کنترل خود درآورد، زیرا در این ده درصد است که هشتاد درصد خطر وجود دارد». ۱۳ هم اکنون ناتو نیرویی ۳۵ هزار نفری در افغانستان دارد و شمار سربازان آمریکایی از کمابیش ۳ هزار تن در آغاز نبرد ۲۰۰۱ به ۵۷ هزار تن در ۲۰۰۹ رسیده ۱۴ (جدول شماره ۱) که قرار است پیش از پایان امسال به ۶۸ هزار تن افزایش یابد.

شمار نیروهای رزمی آمریکا در افغانستان (به هزار)	
تا پایان بهار ۲۰۰۹	
سال	شمار نیروها
۲۰۰۱	۲۵۰۰
۲۰۰۲	۹۷۰۰
۲۰۰۳	۱۳۰۰۰
۲۰۰۴	۱۶۷۰۰
۲۰۰۵	۱۷۸۰۰
۲۰۰۶	۱۱۰۰۰
۲۰۰۷	۱۰۸۰۰
۲۰۰۸	۱۷۰۰۰
۲۰۰۹	۵۷۰۰۰

○ از دید آمریکاییان و رهبران پاکستان و افغانستان، طالبان به دو گروه تقسیم می‌شوند: «طالبان بد» و «طالبان خوب». طالبان بد با کلیت ساختار قدرت حاکم مخالفند و روابط نزدیک دولتهای پاکستان و افغانستان با آمریکا را بر نمی‌تابند؛ ولی طالبان خوب کسانی هستند که در سایه شرایط بد زندگی، فقر اقتصادی، ناتوانی دولت در ایجاد رفاه و عقب ماندگی چشمگیر جامعه، به سلاح پناه آورده‌اند و به شیوه‌های خشونت‌بار برای از میان بردن دشواریها رو کرده‌اند.

برخلاف عراق که در آن شمار نیروهای رزمی آمریکا در مرحله «افزایش» در سالهای ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ به ۱۷۰ هزار تن رسید، بی‌گمان آمریکا این شمار سرباز به افغانستان گسیل نخواهد کرد، زیرا به خوبی آگاه است شمار نیروها هر چه باشد، امکان از میان بردن شورشیان افغان وجود نخواهد داشت. دولت کنونی آمریکا دو هدف برای خود در افغانستان تعیین کرده است که در پایین‌ترین اندازه است: پایدار کردن حکومت مرکزی؛ ناتوان ساختن طالبان و گروههای شورشی. خواست آمریکا این است که در کابل دستگاهی بر سر کار باشد که دست کم بتواند نظم را در پایتخت و پیرامون آن برقرار کند؛ زیرا در سراسر تاریخ افغانستان همواره رهبران قبایل و فرمانروایان محلی بوده‌اند که بی‌توجه به ملاحظات دولت مرکزی به برقراری نظم و گرداندن کارها پرداخته‌اند. آمریکا آگاه است که ارزشهایی که گروههای شورشی و مبارزان در افغانستان بر پایه آن ضرورت جنگ با آمریکا را احساس می‌کنند برخاسته از سنتها و آداب و الگوهای تاریخی در

افغانستان است و امکان از میان بردن آنها وجود ندارد. با توجه به این واقعیت است که ژنرال استنلی مک کریستال فرمانده نیروهای آمریکایی در افغانستان که کارشناس جنگهای نامتعارف است می‌گوید «شما نمی‌توانید با کشتن مردمان، آنان را متقاعد کنید». ۱۵ مردم افغانستان جدا از اینکه به چه قبیله و قومی وابسته‌اند، ارزشهایی را محترم می‌شمارند و شیوه زندگی خود را بر پایه آنها گذاشته‌اند که با مؤلفه‌های ارزشی نیروهای باختری به رهبری آمریکا ناسازگار است و در برابر با اندیشه‌ها و بینش طالبان و گروههای ضد غربی در بسیاری موارد همخوانی دارد. از همین روست که رئیس جمهوری آمریکا آشکارا اعتراف می‌کند که «... تنها با افزودن به نیروهای نظامی و انباشت آنها امکان پیروزی وجود ندارد». از هنگام به قدرت رسیدن باراک اوباما، از آن سخن رفته است که از یک سو باید برای به دست آوردن پشتیبانی بخشهایی از طالبان تلاش شود و از سوی دیگر به توسعه اقتصادی، بهسازی کشورداری و افزایش دخالت نیروهای افغانی و شهروندان افغانستان در نبرد بیشتر پرداخته شود. در چارچوب این سیاست بوده است که همزمان با گسترش دامنه نبرد از سوی تفنگداران آمریکایی در منطقه هلمند، پهناورترین استان افغانستان با نزدیک به یک میلیون و سیصد هزار تن باشند، آمریکا از تفاوت نیروهای طالبان در افغانستان و پاکستان که بدنه اصلی نیروهای مبارز را می‌سازند، سخن می‌گوید. از دید آمریکاییان و رهبران پاکستان و افغانستان، طالبان به دو گروه تقسیم می‌شوند: «طالبان بد» و «طالبان خوب». ۱۶ طالبان بد با کلیت ساختار قدرت حاکم مخالفند و روابط نزدیک دولتهای پاکستان و افغانستان با آمریکا را بر نمی‌تابند؛ ولی طالبان خوب کسانی هستند که در سایه شرایط بد زندگی، فقر اقتصادی، ناتوانی دولت در ایجاد رفاه و عقب ماندگی چشمگیر جامعه به سلاح پناه آورده‌اند و به شیوه‌های خشونت‌بار برای از میان بردن دشواریها رو کرده‌اند. رهبران نظامی آمریکا، رهبران سیاسی را

مجاب کرده‌اند که در افغانستان، در چارچوب يك جنگ متعارف، رسیدن به همان پایین‌ترین هدفهای تعیین شده نیز ناممکن است. برخلاف عراق که نبردها بیشتر در شهرها و مناطق مسکونی جریان داشت، در افغانستان آمریکا با «شورش روستایی»^{۱۷} روبه‌روست که نیازمند تاکتیکهای ضد شورش و بهره‌گیری از نیروهای بومی است. از همین رو طرأحان استراتژی ضد شورش می‌گویند دست کم شمار نیروهای پلیس افغان باید به ۸۶۰۰۰ و ارتش به ۱۳۴۰۰۰ برسد. در کشوری با درآمد سرانه ۴۰۰ دلار^{۱۸} در سال، جذب افراد به نیروهای امنیتی و نظامی چندان سخت نیست، اما با توجه به تجربه ویتنام، آمریکاییان باید بدانند کسانی که از دید فرهنگی، اجتماعی، احساسی و بینشی به نیروهای شورشی نزدیکند، هیچ‌گاه يك نیروی بااراده و کارساز برای پیروزی نخواهند بود.

شورشیان افغان که در روستاها می‌جنگند، به سادگی می‌توانند از پس برتری تکنولوژیک و رزمی سربازان غربی برآیند و به بسیج روستاییان بپردازند. آمریکاییان با توجه به سخت‌گذر بودن مناطق و دسترسی نداشتن به منابع انسانی اطلاعاتی، ناگزیرند هر چه بیشتر بر حمله‌های هوایی و تاکتیکهای متعارف تکیه کنند. یکی از دلایل فراخوانده شدن فرمانده پیشین نیروهای آمریکایی در افغانستان، ژنرال دیوید مک‌کرنن، این بوده است که بیش از اندازه بر کاربرد نیروی هوایی و شیوه‌های جنگهای متعارف تأکید می‌کرده، در حالی که ژنرال مک کریستال کارشناس جنگهای ضد شورش است. در سایه ویژگیهای جغرافیایی و اقتصادی افغانستان، آمریکاییان در جنگی روستایی درگیر شده‌اند که ناخواسته به کشتار شمار چشمگیری از غیرنظامیان می‌انجامد و همین، جذب نیروهای رزمنده از سوی شورشیان افغان را آسانتر می‌کند.^{۱۹} شورشیان پیوندهای خانوادگی، قومی و قبیله‌ای با مردمانی دارند که در محل زندگی‌شان جنگ با نیروهای غربی جریان دارد. شناخت ویژگیهای طبیعی و نیز مردمان در میدان عملیات، شورشیان افغان را همواره يك گام جلوتر از نیروهای

رزمی غربی قرار می‌دهد. همین واقعیت است که نیروهای آمریکایی و ناتورا با وجود برخورداری از پیشرفته‌ترین جنگ‌افزارها و بهترین آموزشهای رزمی، در برابر روستاییان رزمنده‌ای که کمترین امکانات را دارند، آسیب‌پذیر کرده است. به گفته‌ای، طالبان و دیگر نیروهای شورشی در افغانستان، همچون «ماهی در آب» هستند. بسیاری از کارشناسان آمریکایی بر آنند که چون بیش از هشتاد درصد کارگران مرد در افغانستان کشاورز هستند،^{۲۰} باید با افزودن بر کمکهای اقتصادی و بهسازی شرایط زندگی، زمینه کاهش وابستگی آنان به گروههای شورشی را فراهم آورد. همچنین، برقراری روابط بهتر و نزدیکتر با رهبران قبایل که در میان روستاییان اعتبار و نفوذ دارند، کارساز خواهد بود.^{۲۱} ریچارد هولبروک نماینده ویژه باراک اوباما در افغانستان و پاکستان، همواره بر اهمیت کمکهای اقتصادی و راهکارهای توسعه‌گرا برای کندن ریشه‌های طالبان و رزمندگان شورشی از مناطق روستایی انگشت گذاشته است. او بر آن است که کمکهای آمریکا برای بازسازی افغانستان که از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ به بیش از هفت میلیارد و هشتصد میلیون دلار رسیده، باز هم باید افزایش یابد، زیرا

○ حتماً اگر آمریکان نیروهای نظامی

بیشتری به افغانستان بفرستد، جنگ‌افزارهای پیشرفته‌تری به کار گیرد و کمکهای اقتصادی و عمرانی را نیز افزایش دهد، در سایه الگوهای چند صد ساله حاکم بر افغانستان، دولت باراک اوباما نخواهد توانست به دو هدف اصلی خود در آن کشور یعنی ایجاد حکومت مرکزی با ثبات و به حاشیه‌راندن طالبان و گروههای شورشی، دست یابد.

آتش را با چکش خاموش کند و این سیاستی است که کار ساز نمی افتد.»^{۲۴} علت روی آوردن افغانها به جنگ، نه تهیدستی است، نه ناخرسندی از عقب ماندگی اقتصادی کشورشان. بی گمان آنان نیز همچون دیگر مردمان در سراسر جهان می خواهند زندگی بهتر و جامعه‌ای پیشرفته تر داشته باشند، ولی اینکه اسلحه به دست گرفته اند و به جنگ با نیروهای غربی برخاسته اند، بیشتر از خواستشان برای دفاع از شیوه زندگی و ارزشهای بومی مایه می گیرد. جدا از اینکه این شیوه زندگی و ارزشها چه در نمایه ای دارد، شورشیان و جنگجویان افغانی، تحمیل شدن ارزشهای غربی و شیوه زندگی غربی را آنهم با زور و در سایه بمباران هوایی بر نمی تابند و در تعارض با استقلال کشور و شأن ملت

پیروزی در افغانستان تنها از راه لوله تفنگ به دست نمی آید، بلکه جنگ باید همراه با برنامه های توسعه اقتصادی و بازسازی باشد. در افغانستان که در زمینه «شاخصهای بنیادی توسعه انسانی در میان ۱۷۸ کشور، در رده ۱۷۳ است»^{۲۲}، برنامه ریزان نظامی و سیاسی تأکید بسیار به بازسازی کشور و توسعه اقتصادی برای تثبیت حکومت مرکزی و کاهش توانمندیهای رزمی گروههای شورشی می کنند؛ ولی با وجود سرمایه گذاری هنگفت آمریکا در زمینه بازسازی افغانستان^{۲۳} از ۲۰۰۱ تا کنون (جدول شماره ۲)، شرایط امروز بسی بدتر از هر زمان دیگر است.

سرمایه گذاری آمریکا در زمینه بازسازی افغانستان

از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸

زمینه	سرمایه گذاری
راهسازی	۱ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار
برق رسانی	۸۶۱ میلیون دلار
بهداشت	۵۶۰ میلیون دلار
آموزش و پرورش	۴۴۸ میلیون دلار
کشاورزی	۳۳۱ میلیون دلار

○ آنچه اوضاع افغانستان را پیچیده تر و دستیابی آمریکا به هدفهایش را دشوارتر می سازد، درگیر شدن مستقیم پاکستان در معادلات افغانستان زیر فشار آمریکا است. ارتش پاکستان که در سایه نیروی فراقانونی اش از زمان استقلال تا کنون، در معادلات قدرت در کشور يك «ابر حزب سیاسی» به شمار می آید، ناخواسته و برخلاف واقعیات سیاسی و تاریخی پاکستان، ناگزیر از نادیده گرفتن الگوهای تثبیت شده در باختر و شمال باختری کشور شده است. پاکستان وارد «بازی آمریکا» شده است با این امید که به باور طراحان سیاست خارجی آمریکا، در آن برنده خواهد شد. اما حتی اگر پاکستان در بازی آمریکا هم برنده شود، سرانجام يك بازنده خواهد بود.

حتا اگر آمریکا نیروهای نظامی بیشتری به افغانستان بفرستد، جنگ افزارهای پیشرفته تری به کار گیرد و کمکهای اقتصادی و عمرانی را نیز افزایش دهد، در سایه الگوهای چند صد ساله حاکم بر افغانستان، دولت باراك اوباما نخواهد توانست به دو هدف اصلی خود در آن کشور یعنی ایجاد حکومت مرکزی با ثبات و به حاشیه راندن طالبان و گروههای شورشی، دست یابد. اینکه امروزه نزدیک به دو سوم خاک افغانستان در دست شورشیان است و اینکه هزاران افغانی بویژه در بخشهای جنوبی و خاوری کشور جنگیدن با نیروهای آمریکایی و ناتو را وظیفه ای الهی و مقدس می شمارند، ریشه اقتصادی ندارد. فرمانده نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان در این باره که چرا آمریکاستیزی پیوسته دامنه و ژرفای بیشتری می یابد، می گوید: «از یازدهم سپتامبر به این سو شاهد بوده ام که آمریکا کوشیده است

○ بر خلاف دوران جورج دبلیو بوش که آمریکا نبرد را نبرد یكسره در چارچوب افغانستان می یافت، دولت باراک اوباما تروریسم در افغانستان را مایه گرفته از مناطق قبیله‌ای و استان سرحد شمال باختری پاکستان می داند. در این چارچوب است که پاکستان ناخواسته و زیر فشار آمریکا، بازیگری پویا در جنگ با طالبان و القاعده شده است.

هند بعنوان بزرگترین دشمن، سازمان یافته و آموزش دیده است و برای جنگهای متعارف آمادگی دارد. آمریکا نیروهای شورشی و جنگجویان اسلامی و طالبان در افغانستان را دشمن خود می داند و از همین رو در صدد نابود کردن عقبه آنها در پاکستان است تا راه رسیدن به هدفهایش در افغانستان هموار شود.

ارتش آمریکا در راستای سیاست باراک اوباما مبنی بر از پا انداختن طالبان و برچیدن بساط القاعده... و جلوگیری از بازگشت آنها به افغانستان و پاکستان^{۲۸}، دست زدن به جنگهای نامتعارف را ضرور یافته و پاکستان را زیر فشار گذاشته است که برای از میان بردن نیروهای طالبان و القاعده، رویکردهای ارتش خود را با سیاست آمریکا تطبیق دهد. آمریکا خواهان آن است که پاکستان ارتش خود را درگیر جنگهای نامتعارف کند و بی توجه به خطر هند، ساختار ارتش خود را دگرگون سازد. آصف علی زرداری رییس جمهوری پاکستان و رییس ستاد ارتش آن کشور برای راضی کردن آمریکا، به سرکوب گروههایی پرداخته‌اند که پاکستان آنها را در گذر دهه‌ها آموزش داده و ساماندهی کرده و در جنگ در افغانستان [در دهه هشتاد] و کشمیر به کار گرفته بود.^{۲۹} طالبان که از دید پاکستان خط دوم جبهه در برابر هند به شمار می آمده‌اند، امروز در مناطق قبیله‌ای و

می یابند. تاهنگامی که آمریکاییان این واقعیت را در نیابند، با همه توانمندی در زمینه‌های نظامی و تکنولوژیک، در این سرزمین پهناور و ناهموار کاری از پیش نخواهند برد و با چیزی جز شکست روبه‌رو نخواهند شد.

بازی آمریکا و باخت پاکستان

آنچه شرایط افغانستان را پیچیده‌تر و دستیابی آمریکا به هدفهایش را دشوارتر می سازد، درگیر شدن مستقیم پاکستان در معادلات افغانستان زیر فشار آمریکا است. آمریکا افغانستان را میدان اصلی نبرد با تروریسم می داند و به همین علت است که بیش از پنجاه هزار سرباز آمریکایی و سی و پنج هزار سرباز از سوی ناتو در کوهها و روستاهای این سرزمین با شورشیان می جنگند. ولی کسی که امروز از دید آمریکاییان نماد خطر و دشمن شماره یک شناخته می شود، بیت‌الله محسود رهبر طالبان پاکستان است. ارتش پاکستان که در سایه نیروی فراقانونی‌اش از زمان استقلال تاکنون، در معادلات قدرت در کشور یک «ابرحزب سیاسی»^{۲۶} به شمار می آید، ناخواسته و برخلاف واقعیات سیاسی و تاریخی پاکستان، ناگزیر از نادیده گرفتن الگوهای تثبیت شده در باختر و شمال باختری کشور شده است. پاکستان وارد «بازی آمریکا» شده است با این امید که به باور طراحان سیاست خارجی آمریکا، در آن برنده خواهد شد. اما حتماً اگر پاکستان در بازی آمریکا هم برنده شود، سرانجام یک بازنده خواهد بود. چنان که پیشتر گفته شد، نخبگان پاکستانی همواره هند را دشمن استراتژیک پاکستان دانسته‌اند، دشمنی که کشورشان در برابر آن، جمعیت، ژرفای استراتژیک و منابع زیرزمینی کمتری دارد و بر سر هم از دید اقتصادی و سیاسی توسعه نیافته‌تر است. آنچه تعریف آنان از منافع ملی را شکل می دهد، امروز به همان اندازه معتبر است که در ۱۹۳۷ بوده. ارتش ۶۰۰ هزار نفری پاکستان^{۲۷} که هفتمین ارتش جهان به شمار می آید، برپایه نگرش به

جورج دبلیو بوش که آمریکا نبرد را نبردی یکسره در چارچوب افغانستان می‌یافت، دولت باراک اوباما تروریسم در افغانستان را مایه گرفته از مناطق قبیله‌ای و استان سرحد شمال باختری پاکستان می‌داند. در این چارچوب است که پاکستان ناخواسته و زیر فشار آمریکا، بازیگری پویا در جنگ با طالبان و القاعده شده است. از دید آمریکا، «خط کنترل» (Line of Control) در کشمیر میان هند و پاکستان منطقه بحرانی نیست و از دید پاکستان نیز باید «مرز نرم» (Soft Border) به‌شمار آید و در برابر، مرزهای آن کشور با افغانستان که گذرگاه جنگجویان مسلمان، نیروهای القاعده و طالبان و جنگ‌افزار برای نیروهای شورشی است، «مرز سخت» شناخته شود. به سخن دیگر، آمریکا از پاکستان می‌خواهد خطر بزرگ رانه در مرزهای خود با هند، که در باختر کشور بیند. برپایه همین استدلال است که بیت‌الله محسود که ده هزار رزمنده را در مناطق قبیله‌ای رهبری می‌کند^{۳۳} به دشمن شماره یک تبدیل شده است. از هنگام استقلال، دولت پاکستان همواره سنتی را که انگلستان در دوران استعمار پایه‌گذاری کرده بود پاس می‌داشت و به مناطق قبیله‌ای شبه خودمختار زیر فرمان دولت فدرال اجازه می‌داد برپایه ارزشها و آیینهای خود رفتار کنند. امروز دولت آمریکا خواهان دست کشیدن دولت پاکستان از سیاست عدم دخالت در مناطق قبیله‌ای برای جلوگیری از پشتیبانی طالبان از مبارزان افغانی و نابود کردن آنها در مناطق شمال باختری است. ارتش پاکستان با اینکه از پذیرش افزایش نقش خود بعنوان یک نیروی ضد شورش خرسند نیست،^{۳۴} ولی به علت نیاز به کمکهای آمریکا، به عملیات گسترده نظامی در منطقه دست زده است. تا آوریل ۲۰۰۹ به دنبال قرارداد صلح که میان نظامیان و طالبان در منطقه دره سوات امضا شده بوده، آرامش برقرار بود. با وجود این، وزیر خارجه آمریکا گفت «خطری موجودیتی»^{۳۵} در برابر پاکستان است که به درگیری گسترده و فوری ارتش در منطقه منجر شده است. آوارگی بیش از دو میلیون و

○ از دید آمریکا، «خط کنترل» در کشمیر میان هند و پاکستان منطقه بحرانی نیست و از دید پاکستان نیز باید «مرز نرم» به‌شمار آید و در برابر، مرزهای آن کشور با افغانستان که گذرگاه جنگجویان مسلمان، نیروهای القاعده و طالبان و جنگ‌افزار برای نیروهای شورشی است، «مرز سخت» شناخته شود. به سخن دیگر، آمریکا از پاکستان می‌خواهد خطر بزرگ رانه در مرزهای خود با هند، که در باختر کشور بیند. «فرهنگ تفنگ، قاچاق و آشوب» در گذر سده‌ها بخشی از ساختار زندگی در مناطق قبیله‌ای پشتون‌نشین بوده است و دولت پاکستان نیز به خوبی از این نکته آگاه است که اقدامات نظامی نخواهد توانست الگوهای تاریخی بر خاسته از ماهیت زندگی در آن منطقه را دگرگون کند، اما برای دستیابی به کمکهایی نظامی و اقتصادی آمریکا، اقدامات بیهوده نظامی راتاهنگامی که آمریکا بخواهد، پی خواهد گرفت.

استان سرحد شمال باختری^{۳۰} از زمین و هوا مورد حمله قرار گرفته‌اند. ارتش پاکستان که گذشته از داشتن مسئولیت پاسداری از یکپارچگی سرزمینی و امنیت کشور، همواره نیرومندترین نهاد سیاسی هم بوده است، وجود طالبان در مناطق قبیله‌ای و شمال باختری را خطری برای امنیت کشور نمی‌داند و از همین رو «... نمی‌خواهد نقش یک نیروی ضد شورشی را بازی کند»، ولی در واکنش همگان برآند که «سیاست آمریکا سخت و ابسته به پشتیبانی پاکستان در قضیه آف‌پاک (AFPAK) است.»^{۳۱} بر خلاف دوران

غیرنظامی هم دولت آمریکا در نظر دارد برای پنج سال آینده هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار در اختیار پاکستان قرار دهد.^{۴۱} رشد چشمگیر اقتصادی و بهبود شرایط رفاهی و عمرانی در هند، رقیب استراتژیک و دشمن همیشگی پاکستان سبب شده است اسلام آباد که نمی‌تواند بر پایه منابع و توانمندی‌های داخلی، عقب‌ماندگی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی خود را جبران کند، سخت نیازمند کمک‌های آمریکا شود و همین نیاز آشکار است که دولت آمریکا را در جایگاهی ویژه در رابطه با پاکستان قرار داده است. با اینکه پاکستان از نفوذ گسترده و قدرت طالبان در مناطق قبایله‌ای و استان سرحد شمال باختری احساس خطر نمی‌کند، در سایه نیازهای نظامی آمریکا در نبرد افغانستان، بخشی از ارتش را گرفتار جنگی بیهوده و نمایشی کرده است. اگر «چهار مؤلفه صلح پایدار را که از دید برخی از رهبران پاکستان، کشورداری خوب، افزایش دسترسی به خدماتی همچون مدارس نوسازی شده، شتاب گرفتن روند حل و فصل معضلات و مشکلات قضایی و برابری اجتماعی است»^{۴۲} پایه ارزیابی قرار دهیم، بی‌گمان نقش نیابتی پاکستان در جنگ آمریکا در افغانستان، پیامدی جز بحران پایدار در پاکستان و بویژه در مناطق قبایله‌ای و استان سرحد شمال باختری نخواهد داشت.

سخن پایانی

درگیر شدن افغانستان و پاکستان در استراتژی «ستیز با تروریسم» بارک اوباما، سبب شده است که الگوهای تاریخی زیستی در دو سوی خط دوراند یکسره به چالش گرفته شود. آمریکا بعنوان یک بازیگر فرامنطقه‌ای در راستای منافع ملی خود، با به کار گرفتن ابزارهای نظامی و در کنار آن پروژه‌های اقتصادی و فرهنگی، بر آن است که ویژگی‌های محیطی را دگرگون کند تا گروه‌های شورشی و جنگجوی افغان، همخوانی‌های ارزشی، بینشی و اقتصادی خود با قبایل را از دست رفته بیابند، دست از اسلحه بردارند و شکست

پانصد هزار تن، پیامد این اقدام نظامی بود، بی‌اینکه کمترین تفاوتی در معادله قدرت در استان سرحد شمال خاوری پدید آید. رهبر طالبان در منطقه، مولانا فضل‌الله با ۵۰۰۰ رزمنده در برابر بیش از پانزده هزار نظامی گسیل شده^{۳۶} به منطقه عقب‌نشست بی‌اینکه اجازه دهد ارتش به پیروزی برسد، زیرا طالبان شصت درصد سرزمینهای شمال باختری پاکستان را در اختیار دارند و بخشهایی گسترده از نواحی مرزی با افغانستان را کنترل می‌کنند.^{۳۷} آوارگی دو میلیون و پانصد هزار تن^{۳۸} و بی‌توجهی چشمگیر حکومت به پیامدهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن نشان از آن دارد که خواست رهبر طالبان در منطقه دره سوات، مولانا فضل‌الله درباره «از میان بردن موسیقی، هنر، سرگرمی و همه نمادهای نوگرایی و غرب‌گرایی»^{۳۹} مایه کمترین نگرانی حکومت است. بی‌گمان آنچه انگیزه اقدامات نظامی در مناطق قبایله‌ای و استان سرحد شمال شده است، دستیابی به کمک‌های اقتصادی و نظامی است که آمریکاییان در برابر این کار ارتش، به دولت پاکستان می‌کنند. «فرهنگ تفنگ، قاچاق و آشوب»^{۴۰} در گذر سده‌ها بخشی از ساختار زندگی در مناطق قبایله‌ای پشتون‌نشین بوده است و دولت پاکستان نیز به خوبی از این نکته آگاه است که اقدامات نظامی نخواهد توانست الگوهای تاریخی برخاسته از ماهیت زندگی در آن منطقه را دگرگون کند، اما برای دستیابی به کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا، اقدامات بیهوده نظامی را تا هنگامی که آمریکا بخواهد، بی‌خواهد گرفت. در بودجه ۲۰۰۹ پنتاگون، برای کمک‌های نظامی - امنیتی به پاکستان بیش از یک میلیارد و نهصد میلیون دلار و در بودجه ۲۰۱۰ کمابیش دو میلیارد و پانصد میلیون دلار در نظر گرفته شده است. با توجه به اینکه از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ دولت آمریکا کمک‌های نظامی به ارزش یک میلیارد و ششصد میلیون دلار در اختیار پاکستان گذاشته بود، درمی‌یابیم که آمریکا به گونه غیرمستقیم افزایش بودجه را منوط به فعال شدن ارتش پاکستان در مناطق قبایله‌ای کرده است. در زمینه کمک‌های

9. Spain, James W. **The Way of the Pathans**, New-York: Oxford University Press, 1972, p. 25
10. Shah, Sayed Wigar Ali, **Ethnicity, Islam and Nationalism: Muslim Politics in the North-west Frontier Province**, 1937- 1947, Oxford: Oxford University Press, 1999, p. 226
11. Thornton, Thomas P., "The United States and South Asia", **Survival**, Vol. 35, No 2, 1993, p. 120
12. Jones, Rodney W., "Beyond Afghanistan: U.S. - Pakistan Security Relations", in Leo E. Rose and Kamal Matinuddin, eds. **Beyond Afghanistan: The Emerging U.S. - Pakistan Relations**, Berkeley, University of Berkely Press, 1989, pp. 51-69
13. Kissinger, Henry, op. cit.
14. Woodward, Bob, "Key in Afghanistan: Economy, Not Military", **Washington Post**, July 1, 2009
15. Spiegel, Peter, "Commander Maps New Course in Afghan War", [www.on line. wsj. com/ article/ 2009/ 06/18](http://www.online.wsj.com/article/2009/06/18)
16. Constable, Pamela, "Pakistan's Plans For New Fight Stir Concern", **Washington Post**, June 24, 2009
17. Tyson, Ann Scott, "Petraeus: Though Months' Lie Ahead in Afghan War", **Washington Post**, June 12, 2009
18. Campbell, Jason, Michael O'hanlon, Jeremy Shapiro and Amy Unikewicz, "The States of Iraq and Afghanistan". **New York Times**, June 18, 2009
19. Filkins, Dexter, "U.S. Thinks Airstrike Policy in Afghanistan", **New York Times**, June 22, 2009
20. Chandrasekaran, Rajiv, "U.S. Pursues a New Way to Rebuild in Afghanistan", **Washington Post**, June 19, 2009
21. Boot, Max, "General Mc Chrystal's New Way of War", **Wall Street Journal**, June 17, 2009
22. Beehner, Lionel, "Nato and the Afghan- Pakistani Border", [www. Council on Foreign Relations. Org/ Publication / 2009/ 07/02](http://www.Council on Foreign Relations. Org/ Publication / 2009/ 07/02)
23. **Washington Post**, June 19, 2009
24. Spiegel, Peter, op. cit.

را پذیرا شوند. در راستای این هدف، آمریکا با بهره‌گیری از کمکهای اقتصادی و نظامی، دولت پاکستان را واداشته است که برخلاف سنتی تاریخی که از زمان استقلال آن کشور محترم شمرده شده است به دخالت‌های گسترده در مناطق قبیله‌ای دست بزند و با زور، پیوندهای قومی، قبیله‌ای، خویشاوندی و مسلکی میان پشتوها در دوسوی مرز را بگسلد. برپایهٔ واقعیات تاریخی و ساختاری، به نظر نمی‌رسد آمریکا در افغانستان به پیروزی دست یابد.

منابع

1. Metzler, John J., "Pakistan Triple Tragedy of Taliban Conflict, Refugees, Indifference". [www. china post. com. Tw/ 2009/ 06/13](http://www.chinapost.com.Tw/2009/06/13)
2. Kissinger, Henry, "A Strategy for Afghanistan", **Washington Post**, February 20, 2009, p. A 19
3. Biddle, Stephen, "Funding the U.S. Counter insurgency Wars", [www. Council on foreign Relations. org / Publication/ 19666/ 2009/07/01](http://www.Council on foreign Relations. org / Publication/ 19666/ 2009/07/01)
4. Gilmour, David, **Curzon: Imperial Statesman**, New York: Straus and Giroux, 2003, p. 196
5. Hussain, Rizwan, **Pakistan and the Emergence of Islamic Militancy in Afghanistan**, Burlington, Vermont: Ashgate Publishing, 2005, p. 36
6. Howell, Evelyn Berkely, Sir. Mizh, **A Monograph on Government's Relations with the Mahsud Tribe**, (Reprinted) New York: Oxford University Press, 1979, p. 36
7. Christensen, R.O. "Tribesmen, Government and Political Economy on the Northwest Frontier", in **Development Studies and Colonial Policies**, edited by Barbara Ingham and Colin Simmons, Totowa, N.J.: Frank Cass and Co, 1987, p. 176
8. Ahmed, Akbar S., **Social and Economic Change in the Tribal Areas**, 1972-1976, Oxford: Oxford University Press, 1977, p. 43

33. Constable, Pamela, "Pakistan Treads Warily as New Fight Loom", **Washington Post**, June 29, 2009
34. Fair, C. Christine, "Policing Pakistan" **www. Rand.org./ Commentary/ 2009/ 06/30**
35. Pilling, David, "The Truth of the U.S. Pakistan Clinch", **Financial Times**, June 10, 2009
36. Robali, Syrus, "Pakistan's Road to Stability not a Straight Path", **www. asia chroniclenews. com/2009/ 06/11**
37. Arnoldy, Ben, "Why the Taliban Won't take over Pakistan", **Christian Science Monitor**, June 07, 2009
- Rashid, Ahmed, "Hearts on the Line in Pakistan", **Washington Post**, June 12, 2009
39. Hoodbhoy, Pervez, "Whiter Pakistan? A Fine Year Forecast", **Bulletin** of the Atomic Scientist, June 3, 2009
40. Metzler, John J., op. cit.
41. Bajoria, Jayshree, op. cit.
42. Perlez, Jane and Pirzubair Shah, "Taliban Losses Are Not Sure Gain for Pakistan", **New York Times**, June 27, 2009
25. Pirzubair Shah and Salman Masood, "U.S. Drone Strike Said to Kill 60 in Pakistan", **New York Times**, June 24, 2009
26. Abbas, Hassan, "Fighting for Pakistan's Soul in Swat", **www. Realclearworld. com/ articles/ 2009/06/ 22**
27. Bajoria, Jayshree, "Realigning Pakistan's Security Force", **www. Council on Foreign Relations. Org/ Publication/ 2009, 07/02**
28. Zenko, Micah, "Are U.S. Missile Strikes in Pakistan a Dud Policy", **Christian Science Monitor**, May 4, 2009
29. Witte, Giff, "For Pakistan is a Fight Against Their Own", **Washington Post**, June 12, 2009
30. Constable, Pamela, "Pakistan to pursue Taliban Leader", **Washington Post**, June 15, 2009
31. Goldsmith, Stephen "A Kashmir Solution to India's Pakistani Terrorist Pipeline", **Asia Chronicle**, June 29, 2009
32. Akbar, M.J., "The U.S. Advice on Kashmir is Lunacy", **The Times of India**, June 14, 2009

